

وزیر کشور: درباره بازداشتی‌های حوادث اخیر به موقع حرف می‌زنم!

وزیر کشور 😊 خطاب به بازداشتی‌ها: اول تو بگو، اول تو!

بازداشتی (در حالی که یک گل را پر برمی‌کند):
موقعش شد؟ موقعش نشد؟ موقعش نشد؟
بازداشتی‌های راهرو: تیک تیک تیک... آواز سال یک هزار و چهار صد...
مقتضی: راحت باش بابا، مر د باید به کم سهو سخن داشته باشه!
#به_موقعش_هشتگ_می‌زنم_در_پناه_چار_چوب_قانون_باشید_شهر_ونگ

www.diWall.ir

دیوال! می‌خندی؟ باید بخونیش!

استخدام نیروی کار خدمات / ۲ روز پیش

به چند جوان مستعد و متعهد، با تسلط کافی به نرم‌افزارهای مولتی‌مدیا از جمله adobe premiere / adobe audition جهت صداگذاری، میکس و مونتاژ مصاحبه‌های خود نیازمند هستیم. با حقوق و مزایای عالی! ضمناً تعداد محدودی (بازیرگر، برای بازی در نقش مصاحبه‌شوند نیز استخدام میشود)

محل: صداسویسا

قیمت: ...

تدریس زبان انگلیسی به کودکان

این آگهی به علت تذکر وزارت محترم آموزش و پرورش و عدم رعایت قوانین، توسط ناظر از سایت حذف شده است.

محل: ...

قیمت: ...

فروش چیزشکن / ۲ ساعت پیش

این چیزا هست که میریزن توی گوشی یا کامپیوتر بعد باهاش میشه چیزو باز کرد. آره همون که الان به یک هفته شده که چیز شده (از همونا که اولش با ف شروع میشه و ته سیگارم داره شده). از اونا دارم با قیمت مناسب. دیگه بیشتر نمیتونم توضیح بدم ممکنه ناظر آگهیمو حذف کنه!

محل: وزارت ارتباطات

قیمت: ...

سیفون

از این بهتر نمی‌شه



یاسر نوروزی
طنز نویس

در زمستان باید برای درمانگاه‌های کشور یک میله هم در نظر بگیرند؛ چون آن قدر شلوغ می‌شود که یک عده در صف رفتن به مطب می‌ایستند و بالاخره آدم باید یک چیزی را بگیرد دستش. غیر از اینها بچه هم دنبالم بود و با حال نازم واقعا طاقت نداشتم. این ویروس جدید عجب زهماری شده؛ یک معجون کامل از تب، تپوع، اسهال، استفراغ و تمام حالات زهماری. برای همین ناچار نشستم روی زمین. بچه هم گیر داده بود آن وسط نقاشی بکشدا! یادش رفته بود همین دور روز پیش با چه مصیبتی آورده بودمش دکتر. بچهام همین است؛ خوب که می‌شود، هار می‌شود شل و وارفته یکی از مدارنگی‌ها را از توی کیفش درآوردم و کاغذ دادم دستش خطی کند بلکه دست از سرم بردارد. نیم ساعت بعد اما وقتی منشی با صدای بلند اسمم را می‌خواند دیدم بچهام آن گوشه درمانگاه مشغول خاکبرداری گلدان است؛ با همان مدادار قلم استنیش را گرفتیم تا نویتم را چپاول نکرده‌اند، به‌دو بروم توی مطب اما به محض این که با گذاشتن دکتر گفت: «استامینوفن نوشتم، تبش رفت بالا پیش می‌دی. مایعات هم زیاد بخوره. پاشویه هم هر چند ساعت به بار!» بعد بدون این که سرش را بلند کند، دکمه نوبت‌دهی را زد. فوراً گفتیم: «ولی شما که هنوز ندیدی؟» که گفت: «دیدن نمی‌خواد که مشخصه دیگه! بجنب مردم معطلن، بفرما!» وضع بیماری دوز عصیانتم را آن قدر بالا برد که داد زدم: «هریض منم، نه این بچه!» اما به خاطر سرماخوردگی صدایی که از حلقم درآمد ابرویزی بود؛ صدایی نحیف و کم‌جان مثل لولای دری قدیمی که روغن نخورده باشد. با این حال طرف باز هم سرش را بلند نکرد. یک برگه دیگر برداشت و همان‌طور که می‌نوشت گفت: «امو کسی کالو باید می‌نوشتیم چون بچه شیر میدی نوشتیم! عوضش مایعات تا می‌تونی بخوره، به شوهرت هم بگو پاشویه کنه هر چند ساعت!» با تعجب گفتیم: «سرتو بگیر بالا ببین! من مردم نه زن!» برای اولین بار سر بالا می‌گرفت و عینکش را عقب می‌زد اما به روی خودش نیابرد. گفت: «چه فرقی داره خانم؟ ببخشید آقا!» خیلی کتلم غیظ کردم که نخواستم فرقی را نشان بدهم، دست بچه را گرفتم و در را محکم کوبیدم به هم. ناگهان بیرون مطب، تمام جمعیت منتظر نگاه می‌کردند. منشی هم از سر جایش بلند شده بود. گفت: «آقا رعایت کنیدا! این‌جا درمانگاه!» با فریاد گفتیم: «چه درمانگاهی؟ این اصلاً معاینه نمی‌کنه که! همین‌طور الکی پشت هم فقط داره نسخه می‌نویسه!» یکی از پرستاران که از اتاقی دیگر بیرون می‌آمد، آمبول دستش بود و طوری جلو می‌آمد که انگار می‌خواهد برای تنبیه آن را به من بزند! گفت: «بفرماید بیرون والا زنگ می‌زنیم. ۱۱۰ منشی هم گفت: «اگه نمی‌دونستید بدویند که این کار شما جرمه!» با پوز خند گفتیم: «جرم؟» دیدم که بر برگه معاونت درمان را نشان می‌داد. برگه‌ای بود که بالای آن اسم معاونت درمان وزارت بهداشت حک شده بود. زیر آن هم نوشته بود تو همین به مأمور دولت حین انجام وظیفه از فلان مان تا فلان مساه حبس و مجازات و مکافات و تنبیه و داغ و درفش. بیرون که می‌آمدم بچهام گفت: «بابا خوب شدی؟» نگاهش کردم و گفتیم: «آره بابا! از این بهتر نمی‌شه!»



فلکه اول

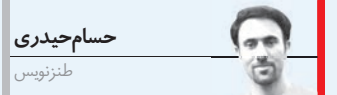


شهاب نوری

چندسسال پیش که هنوز برف و بارون توی تهران می‌بارید، به‌روز که حساسی برف اومده بود، با چندتا از رفقایم بند و بساط و جمع کردیم برای اولین بار بریم پیست اسکی. سسه ترک پریدیم روی موتور و راه افتادیم. دور از جون سگ، مثل هابو داشتیم می‌پرزیدیم. به‌چند کیلومتری که رفتم، احساس کردم دارم قندیل می‌بندم. تصمیم گرفتم سرعت رو بیشتر کنم تا قبل از اینکه کامل یخ بزنیم برسیم. این زیاد کردن سن سرعت و بیشتر کردن کامل احساس کردم موتور خیلی سبک شده و روون تر حرکت می‌کنه. وسط راه پلیس راهنمایی و رانندگی بهم گیر داد. به جناب سسروان التماس کردم که موتور رو بره پارکینگ جناب سروان گفت: «آخه من چیه این لگن رو ببرم پارکینگ؟ از قیافتات هم مشخصه با این وضعیت زان زنده نمی‌مونی، نمی‌خوام آخر عمری نفرینم کنی. برو به سلامت.» خواستم راه بقیتم که بیو دلیل سبک شدن موتور رو کشف کردم. غلام و جابر، انگار وقتی سسرتم رو زیاد کرده بودم، پرت شده بودند پایین. باسگراتی گاز رو گرفتم تا بر گرم و سوار شون کنم. هی فکر

می‌کردم، دقیقاً کجای مسیر بود که احساس کردم موتور خیلی سبک و روون داره حرکت می‌کنه. این قدر بر گشتم تا بالاخره پیداشون کردم. سر به خیابون نشسته بودند و داشتند سیگار می‌کشیدند. بدون اینکه حرف بزنند بریند پشت موتور و حرکت کردیم. نزدیکای ظهر بود که دوباره رسیدیم به همون پلیسی که صبح باهام حرف زد. دوید وسط جاده و ایست داد. مثل میگ‌میک از کنارش رد شدم و دست تگون دادم و گفتم: «جناب سسروان من همونم، اینام رفیقام هستن. ترمز ندارم، برو اونور، الان له می‌شی.» هنوز چند صدمتری از پلیس دور نشده بودیم که «گشت ایجاد امنیت در جاده‌های منتهی به پیست در روزهای تعطیل» جلومون رو گرفت. یکی دو ساعتی سوال و جواب کردند که «از کجا آمده‌اید؟ آمدن تون بهر چه بود؟» بعد دیدن به ریخت و تیب و موتورمون نمیداد عرضه کارایی که اونامی گن رو داشته باشیم، لمون کردند. چهار پنج کیلومتری پیست که رسیدیم، موتور پنجر شد. گرفتیم دستمون و پیاده راه افتادیم. تا رسیدیم بالای دیدیم همه دارن برمی‌گردن. بعد از اون نفرین کردیم که دیگه تهران برنمایند و همه پیست‌ها تعطیل بشن.

زیر برگه ام‌بین و پاسم‌کن



حسام حیدری
طنز نویس

فوت! است! حتماً اصل و کبی جواز دفن و شناسنامه باطل شده متوفی را همراه داشته باشید. اگر به روش زایمان یا بیماری علاقه بیشتری دارید، پوشک کثیف برادر تازه متولد شده و قسمتی از بند نافش و یا پرورنده پزشکی و توارقب بیمار را ضمیمه برگه کنید. در یک نمونه موفق از زیر برگه نویسی، سال گذشته با برگه‌های امتحانی رویه‌رو شدم که یک دست خونی بریده شده از کتف به آن الصاق شده بود. زیر برگه نوشته بود: «استاد من فقط وقت کم آوردم... کاش مراقب آن قدر برگه‌ها محکم نمی‌کشید!» از جمله تکنیک‌های جدیدتری که برای زیر برگه نویسی ابداع شده است می‌توان به روش «تطمیع کنایی» اشاره کرد. به نمونه زیر دقت کنید: «استاد من خیلی دوست داشتم برای این امتحان درس بخونم ولی درس خوندم تو خونه ما خیلی سخته. بابام مدیر عامل بانک و هم‌الش داره به این و اون وام میده. تا میام به دقیقه حواسم به درس باشه، به نفر میاد وام خونه و ماشین می‌خواد. راستی استاد شنیدم می‌خواید ازدواج کنید؟ می‌دونید تشکیل زندگی چقدر خرج داره؟» برای اساتید پولدار، می‌توانید از روش تکمیلی «ماهشیتون رو توی پارکینگ دیدم استاد. چقدر زیبا بود. حتی یک خش هم روش دیده نمیشد!» دقت کنید که کوتاه و موجز نوشتن یکی از اصول اصلی کار است. شما با تمرین زیاد باید به قدرتی برسید که بتوانید همه خواسته‌تان را در یک جمله بیان کنید. یکی از روش‌های دیگر که اخیراً کاربرد زیادی در تخصصتان در «زیر برگه نویسی منجر به

بگو دیوار بشنوه! است. در این روش، شاعر فرد دیگری مثلاً خودتان یا خدا را مخاطب قرار داده و به صورت غیر مستقیم پیام‌تان را به استاد می‌رسانید. به نمونه زیر توجه کنید: «یعنی استاد لطف میکنه منم این سوال رویه‌من بده؟ منی که خیلی خیلی دوست دارم و هیچ وقت سر کلاش نخوابیدم... آره... اون استادی که من می‌شناسم خیلی مهریون ترا از این حرف‌هاست.» روش دیگر، روش «هدار شدن یا استاد» است. در این روش شما باید با استاد کلمه یوزگی یکی شده و او را با اسم کوچک صدا کرده و شوخی دستی را در برگه شروع کنید. به نمونه قابل‌پخش توجه کنید: «فقیق، می‌تونم الان داری بر گه‌ها رو تصحیح می‌کنی و خیلی اعصاب زیقی شده. تف تو این زندگی که بسه خاطرش باید خزعبلات امسال من رو بخونی و نمره بدی. ولش کن. بنار به جای جواب دادن به این سوال بصرات به چوک تعریف کنم که سر حال شی...» پایان باید توجه کنید که زیر برگه نویسی هیچ چیز از ارزش‌های قلب کم نمی‌کند. قلب در جایگاه رفیع خود بسیار محترم است اما اتفاق خبر نمی‌کند. اگر صندلی امتحانات در جای بدی بود و هیچ کس دم‌استان نبود چی؟ اگر برگه‌ها را جانشینید چی؟ اگر کنار دختر سوسول کلاس افتادید که هیچ جوری نم‌پس نمی‌داد چی؟ پس عقل حکم می‌کند که همیشه راه‌های جایگزین داشته‌اید و آمادگی در جلسه حضور پیدا کنید موفق باشید.

شهر فرنگ

